

استدلال کرد که عقلانیت مدرن، جان‌مایه همگی ایدئولوژی‌های رقیب دین است. زیرا همه آن‌ها با خواش مدرن از عقلانیت پدید آمده و بالیده‌اند و سرانجام نیز به چالش کشیده شده و گاهی فروپاشیده‌اند. آیا عقلانیت مدرن اصولاً بیرون از چنین فضایی قابل درک خواهد بود؟

در مورد دیدگاه‌های شما چند نکته شایان ذکر است. اولاً مقصود از «تاریخ‌مندی» عقلانیت چیست؟ اگر مقصود این است که صدق و کذب گزاره‌های بیانگر احکام عقل تاریخمند است، این ادعا نادرست و خودشکن است. بیایید این ادعا را تاریخ‌مندی عقلانیت در مقام داوری بنامیم. یک گزاره، یا باور یا داورِ ناظر به واقع یا با آن واقع مطابقت دارد یا ندارد. اگر مطابقت داشته باشد، مطلقاً صادق است و اگر نداشته باشد مطلقاً کاذب است. مثلاً گزاره «عقلانیت نظری عبارتست از تناسب دلیل و مدعا» که بیانگر تعریف یا معیار عقلانیت نظری است، یا با واقع مطابق است یا نیست. شق سوم نداریم. یعنی نمی‌توان گفت که این گزاره در برهه‌ای از تاریخ یا در شرایط و اوضاع احوال تاریخی خاصی صادق و در ظرف تاریخی دیگری کاذب است. اما اگر مقصود این است که اوضاع و احوال تاریخی و اجتماعی و غیره در فهم و درک انسان‌ها از گزاره‌های بیانگر احکام عقل دخالت داشته است، ادعایی درست است، با این حال نتیجه‌ای که شما می‌خواهید از این ادعا بگیرید نادرست است. بهتر است این ادعا را تاریخ‌مندی عقلانیت در مقام کشف بنامیم.

تفاوت مقام کشف و مقام داوری در این است که دخالت علل غیر معرفتی، مثل تاریخ و جغرافیا و فرهنگ و... در مقام کشف مستلزم شکاکیت و نسبیست‌گرایی معرفت‌شناختی نیست، در حالی که دخالت این علل در مقام داوری مستلزم چنین شکاکیت و نسبیست‌گرایی است. عقلانیت به معنای هنجاری کلمه یک مقوله‌ی «فراتاریخی» است و تاریخ‌مند نیست، هر چند «برداشت» انسان‌ها از این مقوله ممکن است تاریخ‌مند باشد و دست‌خوش تغییر و تحول شود. از منظر هنجاری، عقلانیت عقلانیت است و تقسیم آن به سنتی و مدرن امکان ندارد. من در اخلاق دین‌شناسی به این نکته تصریح کرده‌ام که منظور از عقلانیت سنتی و عقلانیت مدرن «برداشت» انسان‌های سنتی و انسان‌های مدرن از عقلانیت است و تفاوت این برداشت‌ها نیز بیشتر از آن که به خود عقلانیت برگردد، به پیش‌فرض‌های عقلانیت برمی‌گردد. البته تجربیات تاریخی و غیر تاریخی، از جمله آشنایی با ادیان و فرهنگ‌ها و سبک‌های دیگر زندگی در تحول برداشت انسان مدرن از عقلانیت نقش داشته است، ولی دخالت این عوامل به مقام کشف برمی‌گردد، نه به مقام داوری؛ یعنی این عوامل باعث شده که انسان‌ها این حقیقت را کشف کنند که اولاً حقیقت توبرتو و لایه‌لایه است و ثانیاً ذهن آدمی در مقام درک حقیقت فعال است، نه منفعل و لذا یقین منطقی آن گونه که قدما می‌پنداشتند در دسترس آدمیان نیست...

وقتی می‌گوییم عقلانیت مقوله‌ای فرادینی است، منظورمان این است که حکم عقل نه از دین سرچشمه می‌گیرد و نه از بی‌دینی؛ نه مقید به دین‌داری است و نه مقید به بی‌دینی. و چون چنین است، هم دین‌داران و هم بی‌دینان می‌توانند به سود موضع خود و علیه موضع رقیب استدلال کنند. معیار داوری در هر نزاعی باید بی‌طرف باشد.

شهودی و عقل تجربی و اکتفا به عقل مسموم است ترجیح می‌دهند. به هر حال تاریخ دین گواه خوبی است بر این مدعا که با جدی گرفتن عقلانیت فردینی، دین و دین‌داری آسیب نخواهد دید؛ این عقلانیت چارچوب مناسبی برای دین‌شناسی و دین‌ورزی فراهم می‌کند که در بستر آن، هر چیزی در جای مناسب خود قرار خواهد گرفت و بدین ترتیب ما هم سهم عقل را پرداخت خواهیم کرد و هم سهم دین را.

یافته‌های نوین معرفت‌شناسی مسائل فکری و اجتماعی را علی‌القاعده «زمینه‌مند» می‌دانند. آیا «عقلانیت مدرن» از این قاعده مستثناست؟

اگر منظور از تعبیر «زمینه‌مند» این است که هر مسأله فکری و اجتماعی در زمینه خاصی مطرح می‌شود و به صورت مسأله‌ای که نیازمند پاسخ است درمی‌آید و گروهی در صدد پاسخ‌گویی به آن برمی‌آیند، یعنی هر مسأله علمی تاریخ مشخصی دارد و از جایی به بعد ذهن گروهی از انسان‌ها را به خود مشغول کرده است، حق با شماست. اصولاً همه کشفیات علمی، فلسفی و غیره در تاریخ خاصی رخ داده‌است. مثلاً نیوتون قانون جاذبه را در قرن هفدهم کشف کرد، اما این واقعیت تاریخی به آن معنا نیست که این قانون پیش از آن بر طبیعت حاکم نبوده است. اگر عقلانیت مدرن درست باشد، معنایش این است که «اعتبار» اصول و قواعد این عقلانیت، یعنی رابطه موضوع این اصول و قواعد با محمول آن‌ها، ازلی و ابدی است و مختص دوران مدرن نیست. با این همه کشف این اصول و قواعد و صورت‌بندی آن‌ها در دوره خاصی از تاریخ بشر یعنی در جهان مدرن صورت گرفته و در واقع مبدأ ورود انسان به دنیای مدرن بوده است. اما اگر مقصودتان این است که «موضوع» اصول و قواعد این عقلانیت وابسته به زمینه و سیاق است، پاسخ من این است که این اصول و قواعد به دو دسته تقسیم می‌شوند و فقط موضوع برخی از این اصول و قواعد است که به زمینه و سیاق وابسته است. اگر بخواهم از عقلانیت اخلاقی مثالی ذکر کنم، می‌توانم بگویم که اصل عدالت وابسته به زمینه نیست، یعنی هیچ موردی را نمی‌توان یافت که در آن عدالت بد و ظلم خوب باشد، اما تواضع چنین نیست؛ مثلاً تواضع در برابر متکبران، ثروتمندان و قدرتمندان به خاطر ثروت و قدرتشان خوب نیست...

منظور از «زمینه‌مندی» در این جا تاریخ‌مند بودن عقلانیت مدرن است؛ به این معنا که یافته‌های عقل مدرن تا اندازه زیادی مبتنی بر تجربیات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی غرب مدرن است اما در متن و زمینه فرهنگ و تاریخ اسلامی ممکن است به یافته و اصول و قواعد عقلانی دیگری برسیم. به عبارت بهتر پیروی از ارزش‌ها و هنجارهای عقل عملی خود مبتنی بر دریافت و برداشت ما از احکام آن است که در بسترهای گوناگون، متغیر خواهد بود. بر این اساس می‌توان

در نگاه اول، ممکن است سرانجام پذیرش چنین دیدگاهی، خودبستگی عقل -گرچه با توجه دینی- تلقی شود اما نویسنده در ضمن توصیف سکولاریسم افراطی به روایت دکتر سروش، به آن اشاره نموده و در برابر آن موضع می‌گیرد. سروش در تقریر سکولاریسم می‌گوید: «عقل آدمی نیک و بد را تشخیص می‌دهد و خدا هم بر عقل آدمی صحنه گذاشته است؛ لذا اشکالی ندارد که انسان به عقل خود بسنده کند و فکر خدا و دین خدا را هم نکند.» اما فانی با ارائه معنای مورد نظر خود از سکولاریسم به مثابه پیش‌نیاز فهم دین، راه خود را از کسانی چون سروش جدا می‌کند و نتایج دیدگاه خود را متفاوت از ثمرات سکولاریسم افراطی که جایگزین دین است، می‌داند: «از منظر دینی، این سکولاریسم نه مذموم و مطرود

که از زبان امام صادق علیه‌السلام نقل شده مورد توجه قرار می‌دهد. در عین حال وی فراتر نشانیدن عقل از دین را گونه‌ای از سکولاریسم می‌داند که باید آن را معتدل و موجه خواند؛ زیرا در برابر سکولاریسم افراطی قرار می‌گیرد که می‌خواهد جانشین دین شود. «جان‌مایه سکولاریسم در باب رابطه دین و اخلاق، این است که شریعت عقل که از طریق پیامبر درونی (=عقل و وجدان اخلاقی) به آدمی الهام می‌شود، بر شریعت نقل که از طریق پیامبر بیرونی (=وحی) به او ابلاغ می‌شود، تقدم دارد.» (ص ۲۳). از دیدگاه نویسنده حکم عقل را باید همچون چهارچوبی برای تفسیر وحی در نظر گرفت؛ از این رو متن دینی می‌تواند و باید علیه هوی و نیز سلیقه مخاطب سخن بگوید اما خلاف عقل مخاطب، نه. (ص ۲۷)

اگر من به عنوان یک مسلمان شیعه بر این باور باشم که هنجارهای عقلانیت را باید از مکتب خود بگیرم و اصول و ضوابط عقلانی از دینی به دینی دیگر یا از مذهبی به مذهب دیگر فرق می‌کند، در این صورت حقانیت مذهب خودم را فقط برای هم‌کیشان خودم می‌توانم اثبات کنم، یعنی برای کسانی که در پذیرش این پیش‌فرض با من شریکند و در حقانیت این پیش‌فرض تردید نمی‌کنند. اصولاً در این فرض من قادر نخواهم بود با دیگران گفت‌وگو کنم و به درکی متقابل برسیم تا چه رسد به این که بتوانم درستی موضع خود و نادرستی موضع آنان را با دلیل به آنان نشان دهم.